

علت حضور نیافتن جریان روشن فکری در نهضت تحریم تنباکو

mashrooteh@qabas.net

ابوذر مظاهری مقدم / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞
دریافت: ۹۶/۱۰/۳۰_ پذیرش: ۹۷/۰۵/۲۵

چکیده

نهضت تحریم تنباکو را می‌توان اولین نهضت بیداری ایرانیان در تاریخ معاصر دانست. این نهضت در عصری به وقوع پیوست که ایران اسلامی به وسیله استبداد و استعمار دچار ضعف و نابسامانی شدیدی شده بود. در این نهضت، با اینکه اقشار و گروه‌های گوناگون اجتماعی شرکت داشتند، جریان روشن فکری (گروه تحصیل کرده اروپایی) به‌رغم گفتمان اصلاحاتی که همیشه مدعی آن بوده است، نقش ناچیزی ایفا کرد. در این اثر، سعی شده است علل این حضور نیافتن بررسی شود. به نظر می‌رسد کج‌فهمی و تحلیل نادرست این جریان از واقعیت‌های جاری ایران در این دوره عامل اصلی این حضور کم‌رنگ بود. درک و موضع نادرست این جریان در برابر سه طرف اصلی درگیر در این نهضت (یعنی: مردم و فرهنگ سیاسی آنها؛ استبداد و دستگاه سلطنت قاجاری؛ استعمار و میزان نفوذ آن) موجب شد این جریان نتواند در نهضتی که به راستی آن را «مادر نهضت‌های معاصر ایران» می‌توان دانست، نقش ایفا کند. آنها می‌توانستند با تکیه بر بیداری مردم و استفاده از ظرفیت‌های فرهنگی - سیاسی آنها، به جای خرافی خواندن اعتقادات و تحقیر فرهنگ سیاسی - دینی مردم، و نیز با تکیه بر نگاه واقع‌بینانه نسبت به ماهیت استبدادی حکومت ایران و اصلاح‌گری واقعی به جای داشتن یک نگاه ضد استبدادی متأثر از شرایط غرب و نیز با بی‌اعتمادی به استعمار و کشورهای بیگانه، به جای خوش‌بینی به خیرخواهی آنها و خوش‌حالی از حضور آنها در ایران در کنار دیگر اقشار مردم، نقش مهم و بسزایی در این نهضت ایفا کنند.

کلیدواژه‌ها: نهضت تحریم، جریان روشن فکری، استعمار، استبداد.

نهضت تحریم تنباکو را می‌توان اولین نهضت بیداری ایرانیان نام نهاد. در جریان این نهضت بود که برای اولین بار مردم و توده مسلمان ایرانی به طور مستقیم با استعمار، و به طور غیرمستقیم با استبداد به عنوان مهم‌ترین عوامل عقب‌ماندگی ایران به مبارزه برخاستند. مردم، تجار، بازرگانان، بازاریان، علما و روحانیان نیروهای اجتماعی بودند که در این نهضت شرکت کردند و هر کدام سهم بسزایی در ایجاد قیام و پیروزی آن داشتند. اما چنان‌که از گزارش تاریخ برمی‌آید و مسئلهٔ مسلمی هم هست، قشر روشنفکر عمدتاً در این نهضت حضور پیدا نکرد و سهم قابل توجهی در بیداری ملت به خود اختصاص نداد.

در این نوشتار، درصدد پاسخ به این پرسش هستیم که جریان روشن‌فکری چه تحلیلی از سه مؤلفهٔ کلیدی مرتبط با این نهضت (یعنی: فرهنگ و مردم؛ استبداد و سلطنت؛ استعمار و غرب) داشت که در قیام تحریم تنباکو وارد نشد و نقشی ایفا نکرد؟ این در حالی است که در نهضت مشروطه، جریانی تأثیرگذار و پرنقش بود. برای پاسخ به این پرسش، ابتدا به بررسی دیدگاه این جریان دربارهٔ سه مؤلفهٔ مذکور و سپس نقش و عملکرد آنها در نهضت تحریم تنباکو می‌پردازیم.

به طور طبیعی، مشارکت یا عدم مشارکت یک جریان در یک جنبش اجتماعی، به برخی تحلیلهای آن جریان از وضعیت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن کشور در آن مقطع برمی‌گردد. در جنبش تحریم مسئلهٔ اصلی وضعیت خطرناک و ظالمانه‌ای بود که در سایهٔ یک قرارداد خارجی در کشور به وجود آمده بود. امتیازی که توسط ناصرالدین شاه به عنوان سلطان ایران، با دولت استعمارگر انگلیس داده شده بود. بنابراین، موضوع مزبور سه طرف اصلی داشت: طرف اول مردم بودند که هم بار این شرایط را بر دوش داشتند و هم مقابله با این شرایط بستگی به فرهنگ سیاسی آنها داشت. طرف دوم حاکمان خودکامه و مستبدی بودند که بدون ملاحظهٔ منافع ملی قراردادی بسته بودند و به شکل‌های گوناگون تلاش می‌کردند که امتیاز شکسته نشود. طرف سوم کشور استعمارگری بود که این امتیاز را بهانه‌ای برای تسلط و استثمار کشور قرار داده بود.

می‌توان گفت: جریان روشن‌فکری نسبت به هر سه طرف این مسئله دچار کج‌فهمی‌هایی بود و همین مانع می‌شد از اینکه بتواند در این جنبش نقش مهمی ایفا کند. جریان روشن‌فکری نگاه اصیل و مستقلی به شرایط کشور نداشت، بلکه بیشتر مسائل را با الگوگیری از مسائل غرب می‌فهمید، و - به اصطلاح - یک نگاه کاریکاتوری به مسائل کشور داشت. همین مسئله موجب می‌شد نتواند بموقع و بجا عمل کند، و یا اگر حرکتی داشت به نحوی نبود که نتیجهٔ درستی در پی داشته باشد.

نگاه غیراصیل این جریان به مسائل کشور در این دوران موجب می‌شد واقعیت‌های ذیل هم نادیده گرفته شود:

۱. مردم ایران در این دوره، از لحاظ فرهنگی، به‌ویژه فرهنگ سیاسی، دارای ظرفیت بالایی برای مقابله با مشکلات و

معضلات سیاسی - اجتماعی بودند. فرهنگ اسلامی و شیعی تا حد زیادی توانسته بود سطح فرهنگی مردم ایران را ارتقا بخشد.

۲. گسترهٔ ظلم و استبداد با توجه به وجود برخی اهرم‌های فرهنگی و اجتماعی، آن‌قدر نبود که بتوان آن را به عنوان مسئلهٔ اول ایران در این دوره تلقی کرد. علاوه بر آن، در مقابله با آن نیز ملاحظات متعددی وجود داشت که مانع برخورد سخت و انقلابی می‌شد.

۳. علاوه بر استبداد، استعمار نیز در عقب‌نگه‌داشتن کشور سهم زیادی داشت، بلکه استعمار هر زمان که منافعش اقتضا می‌کرد، از استبداد حمایت می‌کرد، و یکی از چهره‌های اصلی غرب رویهٔ استعماری آن است.

در ادامه، دیدگاه جریان روشن‌فکری با توجه به سه مؤلفهٔ یادشده بررسی و ارزیابی می‌شود و سپس مبتنی بر نحوهٔ تحلیل آنها از این سه، چگونگی نقش آنها در نهضت تحریم تبیین می‌گردد.

بررسی دیدگاه جریان روشن فکری درباره سه مؤلفه درگیر در نهضت تحریم

الف. فرهنگ و مردم‌شناسی

جریان روشن فکری - متأسفانه - در طول تاریخ معاصر ایران، درک درستی از مردم ایران و ظرفیت‌های فرهنگ ایرانی - اسلامی نداشته است. از نظر روشن‌فکران، مردم ایران، به‌ویژه در دوپست سال اخیر، جاهل، ظلم‌پذیر، بی‌فرهنگ، ناتوان، و بی‌عرضه بوده‌اند و ریشه همه مشکلات سیاسی و اجتماعی به فرهنگ مردم بازمی‌گردد، و چون وجه غالب فرهنگ مردم ایران در این زمان دین و مذهب تشیع است، بنابراین، ریشه اصلی عقب‌ماندگی به نوعی، به دین و مذهب و یا نوع تفسیر از آن بازمی‌گردد. برخی از آنها اگرچه سعی می‌کردند در انتقادات خود به آیات و روایات استناد کنند و به نوعی دین را مؤید دیدگاه‌های خود معرفی نمایند، اما این کار نه از سر اعتقاد، بلکه به آن علت بوده که مردم با زبان دین آشنا ترند و به آن بیشتر اعتماد دارند. حتی در انتقادهای خود، نگاه ملی هم ندارند، اما بیشتر قالب‌های غربی را مدنظر دارند.

ابزار نقد فرهنگ عمومی در دست روشن فکری یک سلسله باورهای خرافی و عوامانه و آداب و رسوم غلطی بود که درصدد تأثیرگذاری بر مردم بود و سطح و جایگاه آنها در مجموعه باورها و اعتقادات و آداب و رسوم، ناچیز و سطحی به‌شمار می‌آمد. روشن‌فکران به دلیل نداشتن نگاه عمیق و جامع به فرهنگ و آموزه‌های دینی، نواقص و ضعف‌هایی را دستاویز نقد قرار می‌دادند؛ مثلاً، در بعد فرهنگ سیاسی، به برخی باورها و تفسیرهای نادرست تکیه می‌کردند که مشعر به ظلم‌پذیری است، یا نقض آموزه‌های دینی را در این می‌دانستند که درصدد اصلاح ظالم است تا برانگیختن مظلوم.

این در حالی است که در مجموعه فرهنگ شیعی - ایرانی، مؤلفه‌های ظلم‌بستیزی به مراتب پررنگ‌تر و تأثیرگذارتر از مؤلفه‌هایی بود که اشعار به ظلم‌پذیری دارد. بدین‌رو، هر زمان که عوامل محرک قیام، شورش یا اعتراض فراهم می‌شد و مجوز آن از مرجع شیعی صادر می‌گردید، مردم بی‌درنگ به مقابله با ظلم برمی‌خاستند، و این نکته‌ای است که جریان روشن فکری کمتر بدان توجه کرده است؛ مثلاً ملک‌خان در یکی از نامه‌های خود با عنوان «گفتار در رفع ظلم»، می‌نویسد:

تا اوایل قرن حال، ... جمیع انبیا و حکما و شعرا طالب رفع ظلم شده؛ چنان اعتقاد می‌کردند که به جهت رفع آن، به ظالم وعظ و نصیحت گفتن لازم است. ... مثلاً، انبیا در ترک ظلم، بهشت وعده داده‌اند ... لکن عاقبت با تجارب کثیره مبرهن گردیده است که جمیع زحمات این صنف اشرف بشری، در اعدام ظلم، بی‌فایده و بی‌ثمر بوده است و ظلم از جهان اصلاً مرفوع نمی‌گردد... پس قریب به اوایل قرن حال، حکما و فیلسوفان و شعرا و فصحا و بلغا و خطبای سبحان منش در فرنگستان، مثل ولتر و روسو و مونتسکیو و میرابو و غیرهم فهمیدند که به جهت رفع ظلم از جهان، اصلاً به ظالم نباید پرداخت، بلکه به مظلوم باید گفت که: ای خرا! تو که در قوت و عدد و مکتب از ظالم به مراتب بیشتری، تو چرا متحمل ظلم می‌شوی؟ از خواب غفلت بیدار شود، گور پدر ظالم را بسوز!

این نگاه انتقادی، بلکه تحقیرکننده نسبت به فرهنگ ایرانی - اسلامی و مردم ایران در بین بیشتر نسل‌های روشن‌فکری رایج بوده است. شواهد متعددی در آثار روشن‌فکران از *آخوندزاده* و *میرزا آقاخان کرمانی* و *ملک‌مخانی* گرفته تا روشن‌فکران دوران مشروطه در این زمینه می‌توان سراغ گرفت.

جریان روشن‌فکری در دوره مشروطه نسبت به دوران نهضت تحریم به طور طبیعی می‌بایست واقع‌بین‌تر و پخته‌تر می‌بود، اما در غالب آثار آنها می‌بینیم که تحقیر مردم، فرهنگ و میراث ایرانی همچنان در دستور کار قرار داشت. برای نمونه، می‌توان به نوشته‌های روزنامه *صوراسرافیل* استناد کرد که به شکل‌های گوناگون این باور را دنبال می‌نمود.^۱ در یک‌جا می‌نویسد:

حکمت و کلام ما معجونی است مضحک از خیالات بنگی‌های هند، افکار بت‌پرست‌های یونان، اوهام کاهن‌های کلد، تخیلات رهابین، یهود، پیشوایان پرستندگان گنگ، علمای عابدین لاما و رؤسای عناصر پرستان هند.^۲

همچنین در جای دیگر می‌نویسد:

علت جایگاه و پایگاه داشتن علما نزد مردم ایران دو امر بیشتر نیست: یکی جهل، دیگری عادت به تعبد. در مدت هزار و سیصد سال... چنان ما را به تعبد و قبول کورکورانه اصول و فروع خودمان نمودند و چنان راه غور و تأمل و توسعه افکار را بر روی ما سد نمودند که...^۳

نویسندگان این روزنامه گاهی با عنوان «مژده»^۴ و یا گاهی «بشارت»، مردم ایران را مرده‌های چندهزار ساله گورستان‌های غفلت و نادانی می‌دانند که تنها با خواندن و عمل به کتاب‌های *ملک‌مخانی*، بیدار می‌شدند؛^۵ و تنها راه رهایی آنها از عقب‌ماندگی‌ها همان انجمن ماسونیک بود که موجب آبادی دنیا و رفع خرافات و اوهام باطله می‌شد!^۶ کسانی دیگری همچون *ملک‌المتکلمین* و *سیدجمال واعظ اصفهانی*، که به‌رغم در سلک روحانیت بودن، به روشنفکر بودن خود افتخار می‌کردند نیز تحقیر فرهنگ ایرانی را به اوج خود رساندند؛ چنان‌که به تعبیر *ناظم‌الاسلام کرمانی*، همین‌ها موجب از دست رفتن مشروطه شدند. او می‌نویسد:

ملک‌المتکلمین و *سیدجمال و بهاء‌الواعظین* و... در بالای منبر از مردم بد می‌گفتند. مدیران انجمن‌ها و اعضاء هر انجمنی در انجمن، از مردم بد می‌گفتند. روزنامه‌ها هم قلمشان را مصروف [جسارت به] مردم و فحش دادن کردند. به این جهت، عقلا و دانشمندان از وضع مشروطیت نادم شده، هرج و مرج مملکت را فرا گرفتند.^۷

ناظم‌الاسلام درباره *سیدجمال واعظ* می‌نویسد:

Tāriḥ Islam dar Āyene-ye Pazhuhesh _____ Vol.15, No.1, Spring & Summer 2018

۱. رک: هفته‌نامه صور اسرافیل، ش ۱ (از ایوردون - سویس، غره محرم الحرام ۱۳۲۷)، ص ۷. بند دوم، سطر ۶ به بعد؛ ش ۱۱، ص ۸، ذیل عنوان «بشارت»؛ ه ن، رابینو، روزنامه‌های ایران از آغاز تا سال ۱۳۲۹ ق / ۱۲۸۹ ش، ص ۱۹۳-۱۹۲.
۲. هفته‌نامه صور اسرافیل، ش ۴، ص ۶ و ۷، به نقل از: علی ابوالحسنی (منذر)، مشروطه و پهلوی؛ پیوندها و گسست‌ها، ص ۱۳۰-۱۳۲.
۳. رک: هفته‌نامه صور اسرافیل، ش ۴، ص ۶ ستون اول، بند آخر.
۴. رک: همان، ش ۵، ص ۸.
۵. رک: همان، ش ۱۱، ص ۸.
۶. رک: همان، ش ۱۲، ص ۶ سطر آخر.
۷. *ناظم‌الاسلام کرمانی*، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۴، ص ۱۹۹.

و کذا سیدجمال [واعظ اصفهانی] اگر مشروطه خواه بود بالای منبر فحش به مردم نمی داد و بد از مردم نمی گفت و رشوه نمی گرفت»^۱

سیدجمال واعظ بر روی منبر از میرزا ملکم خان حرف می زد و به او این گونه استناد می داد:

ایها الناس! من مکرر خدمت شما عرض کردم، حالا هم عرض می کنم که ما مردم ایران جاهلیم. بدون معلم و مربی و استاد، هیچ کار ما درست نمی شود. به فرمایش جناب پرنس ملکم خان، اگر ما خواسته باشیم کارخانه کبریت سازی بسازیم مسلماً محتاجیم به یک نفر معلم خارجی و اگر بخواهیم یک کارخانه چلواربافی تشکیل بدهیم، بدون معاونت یک نفر معلم خارجه محال است.^۲

این نگاه تحقیرآمیز برخلاف تصور جریان روش فکری، نمی توانست موجب بیداری و جنبش و حرکت مردم بشود و اگر هم می شد، نتیجه اش تخریب همه داشته ها و سست کردن پایه ها بود؛ چنان که در نهضت مشروطه به وقوع پیوست. خوب است این نگاه را مقایسه کنیم با نگاه علمای دینی و برخی نویسندگان و خطبای متدین و وطن خواه که در طول تاریخ معاصر ایران، بیدارکنندگان واقعی ملت بوده اند و آنها را در نهضت های متعدد به جوش و خروش آورده اند. برای نمونه، میرزا حسن جابری در کتاب *نوشتداری و دوای درد ایرانیان* می نویسد:

کاش مردم را به حال بربریت قدیم رها کرده و آداب و رفتار ایرانی را تغییر نداده و اقل امر صنایع و علوم ناقصه کهنه پرستان، که هزاران سال زندگی را به قناعت و سهولت می گذرانند، از دستشان نمی رفت و معدوم صرف نمی شد! در تمام لوازم زندگی امروز، ما را محتاج به خارجه و دادن پول های گزاف کردند و مشکلات معاش صد برابر شد. روفرشی و پارچه های فرنگی با مخدّه عثمانی و صندلی اروپایی در حجره پاره دوز و لبوفروش حتماً باید جمع باشد؛ عشقی دارند خاصه جان و مالشان را نثار بیگانه کنند. این نکته را بدانند که جوهریات اروپایی و آب و هوای قطبی و دریایی، با مزاج ایرانی ضدیت تامه دارد و جز مسموم شدن مملکت هیچ اثر ندارد. ایران را باید دوای ایرانی داد. گویند: عقیده اول حکیم فرنگ این بود. مطلب دیگر: ایرانی باید ایرانی را بخواهد؛ ایران را باید ایرانی نگاه دارد؛ ایرانی هم ایران را بخواهد و نگه دارد.^۳

همین نویسنده در جای دیگر، مردم را خطاب می کند و آنها را به غیرت و حمیت گذشته ایرانی - اسلامی دعوت می کند. چه شدند مسلمانان دین باور؟ کجا رفتند ایرانیان ایمان پرور؟ بزرگان اسلام چه شدند؟ و سرداران ایران کجایند؟ روح اسلام در کیست؟ و خون ایران در کدام؟ حال که آنها زنده نمی شوند، کاش ما بیدار شویم! ایران یک مملکتی است که اهالی آن دارای عقاید و معنویات هستند، که اگر تمام قوای مادی آن از میان برود و از غفلت و غرور، گاه به گاه نهایت ضعف و ناتوانی حاصل کند، باز به واسطه همان عقاید و معنویات، به محض آنکه یک نفر دل آگاه و خیرخواه قد مردانگی برافزارد و دامن همت را برای اعاده سعادت و استقلال و شوکت و جلال آن بر کمر

زند و خورشیدآسا از مشرق استعداد این خاک تابناک طلوع نماید، فوراً اهالی مملکت هم، که در تیرگی شب‌های غفلت و تن‌آسایی به خواب رفته بودند، از تابش آن آفتاب با فر و تاب، بیدار گشته، سر از پای نشناخته، پروانه‌وار گرد شمع وجود آن بزرگ‌مرد جمع شده، پریشانی‌ها را فراهم می‌سازند.^۱

کار جریان روشن‌فکری مصداق این بیت شعر سعدی است که می‌گوید: «بر سر شاخه نشستن و بن بریدن نه کار عاقلان است». این جریان به غلط تصور می‌کند تخلیه کردن روح ایرانی از ایرانیت و اسلامیت، و پرکردن آن از خصال اروپایی و غربی امری ممکن و عاقلانه است. این در حالی است که چنین کاری امکان‌پذیر نیست و نتیجه‌اش، نه‌سازندگی، بلکه تخریب و ذلت در برابر غرب و اروپاست. انتقادی که یکی از رسانه‌های سیاسی - اجتماعی عصر ناصری به طبقه اروپا رفته و تحصیل کرده دارد، درخور توجه است. نویسنده آنان را «شتر مرغ‌های ایرانی» می‌خواند که در عوض مبالغی که دولت در تربیت ایشان خرج کرده، دو چیز بیشتر نیاموخته‌اند: «استخفاف ملت» و «تخطئه دولت». این «انگورهای نو آورده» می‌نالد که چرا از «ولایات منظم» به این «ممالک بی‌نظم و در میان مردمان بی‌تربیت ایرانی رجعت کرده‌اند!» اما این تخطئه و تأسف تا وقتی است که خود در مصدر کار قرار ندارند و همین که این «شتر گاو پلنگان» مصدر کار و شغلی شدند با اطمینان به اینکه کسی درصدد برملا ساختن «بی‌حقیقتی» آنها نیست، «بالادست همه بی‌تربیت‌ها برمی‌خیزند» و «در پایمال کردن حقوق مردم و ترویج فنون بی‌دیانتی و ترک غیرت و مروت و اختراعات امور ضاره و به‌کار بردن مردندی‌هایی که از فرنگستان اخذ نموده‌اند و طمع بی‌جا» از سایرین بدترند.^۲

نکته دیگری را که می‌توان دربارهٔ مردم‌شناسی جریان روشن‌فکری مطرح کرد، بی‌اعتمادی آنها به مردم و ناامید بودن از مردم است. این جریان علاوه بر تحقیر و تحقیف ملت، معمولاً نگاه مایوسانه‌ای به بیداری ملت دارند و این به آن علت است که آنها باورهای مردم ایران را، که پایه و اساس دینی دارد، افسون‌کننده و خواب‌آور می‌دانند. شاید بتوان جمله معروف مارکس را که می‌گفت «دین افیون توده‌هاست» به یاد آورد. به نظر می‌رسد جریان روشن‌فکری هم این اعتقاد را داشت. نمونهٔ این نوع نگاه را در آثار امثال میرزا آقاخان کرمانی، میرزا فتحعلی آخوندزاده و طالبوف می‌توان سراغ گرفت. در یکی از آثار طالبوف تبریزی می‌خوانیم:

یکی از مورخان هندی «انیر یونجه وان» جامعه ما را برای وجود «اهرم» شاهد می‌آورد. علما باید جمع شوند و الفاظ جدید به جهل و ظلمت و نکبت تنزل ملت وضع نمایند، و گرنه با کلمات امروزی صد یک این حالت خارج از تصور را نمی‌توان تحریر یا تقریر نمود... چهل کرور نفوس متنفس با روح انسانی و احساس وجدانی چگونه مدفون مقابر جهل می‌زیسته‌اند؟ خودشان را زنده پنداشته‌اند و قطر جسد ملیت ایشان بدون اینکه ذره‌ای از حجم خود بکاهد در جنب وجود تمدن کم‌تراز نقطه ذره‌بینی شده بود!^۳

ب. استبداد (نداشتن صداقت در مبارزه با استبداد)

جریان روش فکری علاوه بر نشناختن مردم و ظرفیت‌های فرهنگی آن، در مواجهه با استبداد، که یکی از مهم‌ترین عوامل عقب‌ماندگی ایران محسوب می‌شود، درک درست و واقع‌بینانه‌ای نداشت. همچنین صداقت و جدیت لازم در مبارزه با آن را نیز نداشت. یا فقط اهل شعار بود و به تعبیری، هم از توبره می‌خورد و هم از آخور. از ملکم گرفته تا روشن‌فکران مشروطه، از آن‌رو که درک خود را از استبداد قاجاری را با قالب‌ها غربی و معیارهای غیرومی به دست آورده بودند، نمی‌توانستند در مبارزه با آن و اصلاح این مشکل موضع صحیحی اتخاذ کنند؛ یا چنان افراط می‌کردند که کشور ایران به مخاطره می‌افتاد، و یا صرفاً به داعیه مبارزه با استبداد اکتفا می‌کردند و هر جا منافعشان اقتضا می‌کرد با استبداد دم‌خور و از قبل آن منتعم می‌شدند؛ و هر جا هم امور به دست آنها افتاد بدترین استبدادها را بر ملت ایران برقرار کردند.

برای ادعای مزبور، به چند نمونه آشکار اشاره می‌کنیم: یک نمونه میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله است که پدر روشن‌فکری ایران محسوب می‌شود و کمتر اثری درباره جریان روش فکری می‌توان سراغ گرفت که از ملکم و افکارش در زمینه «حکومت قانون» و «آزادی‌خواهی» نام نبرده باشد. روشن‌فکران - به اصطلاح - آزادی‌خواه دوره نهضت تحریم هم عمدتاً متأثر از افکار او بودند؛ چنان که در ادامه خواهد آمد، حضور این جریان را تنها در انتشار دو مقاله در روزنامه/ختر در استانبول و ظاهراً چند اعلامیه که در تهران بر در و دیوار نصب شده بود، می‌توان مشاهده کرد. حاج سیاح که مدعی بود به پیشنهاد او این اعلامیه‌ها تهیه شده، از تأثیرپذیری اش از ملکم می‌گوید:

میرزا ملکم‌خان در لندن روزنامه قانون را طبع می‌کرد و به وسایل مخفیانه برای کسانی که اهلیت داشتند، می‌فرستاد. ... در آن روزها، که ورود این روزنامه‌ها و ظلم درباریان و فاجعه سیدجمال‌الدین حرارت آزادی‌خواهان را سرشار کرده بود، چند مکتوب بدون امضاء در طی چند جلسه محرمانه به پیشنهاد من تهیه و یکی به شاه و یکی به علماء و یکی خطاب به ملت نوشته شده، در چندصد نسخه به هر طرف فرستاده شد.^۱

دورویی و بی‌صداقتی در مبارزه با استبداد را در ملکم، که رهبر آزادی‌خواهان غرب‌گرای این دوره محسوب می‌شد، به خوبی می‌توان مشاهده کرد. هما ناطق، همکار دیرینه فریدون آدمیت، در کتاب *از ماست که بر ماست* به تعبیر خودش، در مقابل «دفاع سرسختانه»^۲ استادش از ملکم می‌نویسد:

Tārīkh Islam dar Āyene-ye Pazhuhesh _____ Vol.15, No.1, Spring & Summer 2018

۱. حمید سیاح، خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت، ص ۳۳۲.
۲. هما ناطق، از ماست که بر ماست، ص ۱۹۵. هما ناطق در جای دیگر می‌نویسد: «در ستجش دولت‌مردان، ما همواره هم‌اندیش و هم‌نظر نبودیم. یکی از این موارد، داستان حاجی میرزا آقاسی بود. آدمیت در مقالات تاریخی، او را به نقد و ریشخند کشیده بود و من همچنان حاجی را مردی وارسته و میهن دوست می‌دانستم و آرزو داشتم که اگر فرصتی باشد، در جایی کارنامه او را به‌دست دهم. پس دست نکشیدم؛ سرانجام هم پژوهش خود را در پاریس به‌سر بردم و منتشر کردم، و برایش فرستادم. شگفتا که نخستین و آخرین تهنیت و تشویق از سوی آدمیت رسید! (هما ناطق، استاد فریدون آدمیت، در: یادنامه فریدون آدمیت، به کوشش علی دهباشی، ص ۷۹). اما ناطق به این نکته توجه ندارد که این بردباری را نمی‌توان با نادیده گرفتن بسیاری از اسناد و مدارک و لکه‌دار کردن چهره حاج میرزا آقاسی مقابله کرد. و ما ثابت کردیم که همکار وی ظاهراً عادت نداشت در کار تاریخی، حقیقت‌جویی را هدف خود قرار دهد.

در تاریخ اندیشه‌های قرن پیشین ما، چهره‌های دوگانه‌تر از ملک‌خان نیست. داستان زندگی او قصه یک دروغ بزرگ در دو پرده بود: «ملکم در خدمت دولت» و «ملکم در خدمت ملت».^۱

چهل سال (۱۹۰۸-۱۸۳۴ / ۱۳۲۶-۱۲۴۹) عمر ملکم «به گرفتن لقب و عنوان و نشان و امتیاز گذشت و فقط ده سال آن در توبه و انتشار روزنامه قانون سپری شد». پول دوستی او به قدری است که «گزارشی از او نیست که لااقل چند سطر آن مربوط به درخواست پول و مقرری نباشد». خودش می‌گفت که «میان بنده و سایر چاکران دیوان یک فرق عظیمی هست» و آن اینکه «عکس آنها» تا «قبل از خدمت، به بنده پول کافی، بلکه پول زیاد نرسانید از من به قدر ذره‌ای کارسازی نخواهد شد».^۲ به قول خان ملک ساسانی «ملکم دولت ایران را تهدید می‌کرد که اگر به او عنوان «وزیرمختار» در لندن ندهد، همه اسرار دولتی را به عثمانی خواهد فروخت».^۳ دورویی و «دروغ‌های سیاسی» او «همه عمر دولت و ملت ایران را بفریفت».^۴

زمانی هم که تلاش وی در متقاعد ساختن دولت‌مردان ایران مبنی بر عدم لغو امتیاز «لاتاری» نتیجه‌ای نداد، نخست به پرخاشگری برخاست و در نامه‌ای تهدیدآمیز به امین‌السلطان نوشت:

... مناصب و مقام‌های دولتی مرا باید بهتر از سابق رونق بدهید و باید جمیع آن امتیازات، که به من وعده شده، از قبیل تباکو و غیره ... همه را بدون چون و چرا به من بدهید... از این ادعای خود ابدأ دست نخواهم کشید و شما را به هزار قسم اذیت تعاقب خواهم کرد. شما ملکم خسته و بی‌عرضه را دیده‌اید، اما هنوز ملکم دیوانه را نمی‌شناسید.^۵

و از آن پس بود که ملکم «ناگهان آزادیخواه از آب درآمد». با این مدارک، روشن می‌شود اعتماد/سلطنه درست می‌گفت که «ملکم از سواد و معلومات چندانی هم بهره نداشته است و خیالات هم از او نیست». مؤید این بیان اعتماد/سلطنه اینکه وقتی کتابچه غیبی ملکم به دست مرحوم قزوینی افتاد، ملکم را «شارلاتان»، «طرار» و «ارمنی بامبول زن» خواند و نوشته‌های او را «تقلید و ترجمه متقلبانه از کتب ولتر و مونتسکیو» دانست. قزوینی می‌نویسد:

آن قاذورات ملکم را نقل می‌کنم، تا اینکه یادم نرود و او را یکی از رجال سیاسی قرن اخیر نشمرم؛ چنان‌که عوام از همه‌جایی خبر گویا در حق او این‌طور عقیده دارند یا داشته‌اند و خودم هم روی همین شهرت‌ها تقریباً همین‌طورها خیال می‌کردم!^۶ بالاخره اگر بخواهیم آدمی با مشخصات اخلاقی ملکم را ناجی ملت و بیدارکننده افکار آزادی‌خواهی در ایران برشمیریم، باید آن ملت را خیلی ناچیز و شوربخت بدانیم.^۱

۱. هما ناطق، از ماست که بر ماست، ص ۱۶۶.
۲. همان، ص ۱۶۷-۱۶۸، به نقل از: ملک‌خان، رسائل و مکاتبات، ج ۲.
۳. همان، ص ۱۶۹، به نقل از: خان ملک ساسانی، سیاست‌گران دوران قاجار، ص ۱۲۹.
۴. هما ناطق، از ماست که بر ماست، ص ۱۷۴.
۵. همان، ص ۱۸۵، به نقل از: ابراهیم صفایی، اسناد نویافته، ص ۱۳۴.
۶. همان، به نقل از: روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه.
۷. همان، ص ۱۸۲-۱۸۶. به نقل از: ایرج افشار، یادداشت‌های قزوینی، ج ۷، ص ۱۳۲-۱۳۴، شبیه همین قضاوت را احتشام‌السلطنه در خاطراتش درباره ملکم دارد. وی می‌نویسد: «آنچه از او در ظرف چند سال هم‌قطاری دیده‌ام این است که خیلی شهرت‌پرست و شارلاتان بود؛ علوم و اطلاعاتش خیلی سطحی و به هیچ مکتبی داخل نگردیده و از هیچ مکتبی خارج نشده بود» (خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۴۱۵) و «به‌راستی،

نمونه دیگر این روشن فکران، که خود را آشکارا شاگردان ملکم می خواندند برخی روشن فکران مشروطه مانند تقی زاده بودند. در نهضت مشروطه نیز آنکه مبارزه با استبداد را آغاز کرد آنها نبودند، بلکه سختی ها و تبعیدهای این مبارزه را علما به دوش کشیدند و روشن فکران بر موج آن سوار شدند. تفاوتی که حال این جریان نسبت به نهضت تحریم داشت این بود که سواری کردن بر موج به راه افتاده توسط دیگران را یاد گرفته بودند. طبیعتاً زمانی که نوبت به سختی ها و مرارت هایی مانند به توپ بستن مجلس و دست گیری ها رسید، این مدعیان مبارزه با استبداد و آزادی خواهان دوآتشه به لانه خزیدند و مسیر اروپا را در پیش گرفتند.

بعد از دوران استبداد صغیر هم، که کار را به دست گرفتند، به نام «مشروطه» بدترین استبداد را به اجرا گذاشتند و دست به ترور و تهدید زدند تا رهبران اصلی نهضت و مبارزان واقعی با استبداد، کسانی مانند سید عبدالله بهبهانی، سید محمد طباطبائی، و مراجع نجف کنار زده شوند؛ چنان که مراجع نجف، که در ابتدا بزرگ ترین حامیان مشروطه خواهان بودند، نوشتند این همه زحمتی که کشیده شد برای این نبود که «به جای اشخاص آن اداره استبدادیه، که هر چه بود، باز لفظ دین مذهبی بر زبان داشت، یک اداره استبدادیه دیگری از مواد فاسده مملکت به اسم مشروطیت» به وجود بیاید. بنابراین:

همان تکلیفی را که در هدم اساس استبداد ملعون سابق مقتضی بود، در هدم مقتضی و عشاق آزادی پاریس، قبل از آنکه تکلیف الله - عز اسمه - درباره آنها طور دیگر اقتضا کند، به سمت معشوق خود رهسپار، و خود و ملتی را آسوده، و این مملکت ویران را به غم خویش و واگذارند تا به جبر[ان] شکستگی و تدارک خرابی و سد ثغورش بپردازند.^۲

و یا نوشتند:

در قلع شجره خبیثه استبداد و استوار داشتن اساس قویم مشروطیت، یک دسته مواد فاسده مملکت هم به اغراض دیگر داخل و با ما مساعده بودند ... مادامی که اداره استبدادیه سابقه طرف بود، این اختلاف مقصد بروزی نداشت. پس از انهدام آن اداره ملعونه، تباین مقصد علنی شد.

و گفتند: «نفوذ ما دو نفر [مراجع نجف] تا حالا که استبداد در مقابل بود، نافع، و از این به بعد، مضر است» و حالا دیگر «بر جان خودمان هم خائفیم».^۳

همین روشن فکران در نهایت وقتی نتوانستند طرح خود را، که یک شبه پاریس شدن تهران بود، اجرا کنند، دست به دامان انگلیس شدند و استبدادی به مراتب بدتر با رنگ و لعاب «استبداد منور» بر کشور تحمیل کردند. کم نبودند انقلابیان دو آتشی دوران مشروطه که در بست در خدمت رضاخان قرار گرفتند و او را منجی ایران تلقی کردند.

دلیم به حال مملکت و مردمی که شخص اول و صدر اعظم آن می خواهد کشتی شکسته دولت و ملت را با کمک و معاضدت این ناخدای دریا ندیده و کشتی ننشسته به ساحل نجات برساند، سوخت. (همان، ص ۴۱۸).

۱. هما ناطق، از ماست بر ماست، ص ۱۸۷.

۲. موسی نجفی و موسی فقیه حقانی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، ص ۳۷۹ و ۳۸۲.

۳. همان، ص ۳۸۳-۳۸۴.

نطق دکتر مصدق دربارهٔ یکی از کسانی که در دوران مشروطه به آزادی‌خواهی مشهور بود و برای تصویب ماده واحده‌ای تلاش می‌کرد که در آن خلع قاجار و تفویض حکومت به رضاخان پیش‌بینی شده بود، شنیدنی است: بعد از بیست سال خون‌ریزی، آقای سیدعقوب! شما مشروطه‌طلب بودید. آزادی‌خواه بودید، بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می‌رفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید، حالا عقیدهٔ شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد، هم رئیس‌الوزرا، هم حاکم؟ اگر این‌طور باشد که ارتجاع صرف است! استبداد صرف است!^۱ اگر بخواهیم این بی‌صدافتی در مبارزه با استبداد را تا انقلاب اسلامی پیش بکشیم به خوبی می‌توان از کارنامهٔ جریان روشن‌فکری در نهضت ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ گفت. اگر این جریان در نهضت تحریم غایب است، با توجه به اینکه در ابتدای کار بودند، شاید چندان جای خرده‌گیری نباشد؛ اما حضور نداشتن آنها در نهضت ۱۵ خرداد، حتی به اندازهٔ نگارش یک مقاله و یک بیانیه هم نبود. چندان که فریاد مرحوم جلال آل‌احمد بلند می‌شود:

می‌دانیم که مطبوعات به نظارت سانسور منتشر می‌شود؛ اما به هر صورت، همین مطبوعات سانسور شده نیز حاصل کار مغز و شعور آن دسته از روشن‌فکران است که به مزدوری حکومت تن در دادند. همین مطبوعات در سال ۱۳۴۲ به مناسبت جشنینی یاپ رم، هر کدام - دست‌کم - دو شماره و در هر شماره، دست‌کم میان ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ کلمه (به دقت حساب کردم) مقاله و خبر و تفسیر نوشتند، آن هم با چه عکس‌ها و تفصیلاتی! و همه ترجمه از مطبوعات فرنگی و آمریکایی؛ و این واقعه درست در روزهایی بود که حضرت خمینی مرجع عالم تشیع را از این سوراخ به آن سوراخ تبعید می‌کردند و هیچ‌یک از همین مطبوعات، نه تنها در این باب، حتی دو کلمه خبر ندادند.^۲

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که جریان روشن‌فکری از آن‌رو که با الگوی غربی دربارهٔ مسائل ایران فکر می‌کرد و دست به اقدام می‌زد، نه در تعریف «استبداد» و ماهیت آن در دستگاه سلطنت قاجاری درست و بجا تفکر کرده بود و نه در عمل می‌توانست پایبند شعارها و آرمان‌هایش باشد. بدین‌رو، در بسیاری از مواقع، در یک افراط و تفریط نسبت به این موضوع به سر می‌برد. پیامد افکار و اقدامات آنها هم در تاریخ معاصر، جز تشدید استبداد و سلطه‌جویی بیشتر استعمار نشد. همین عاریتی فکر کردن و غیریومی عمل نمودن موجب می‌شد که نتوانند بموقع و بجا عمل کنند و نهضت تحریم تنباکو یکی از مهم‌ترین مصادیق این عقب‌افتادگی از مسائل واقعی و اصلی ایران معاصر است.

ج. استعمار و چگونگی آن

تقریباً از اوایل دوران قاجار، استعمار به یک عامل مهم و تأثیرگذار در عرصه‌های گوناگون کشور تبدیل شده بود. اوایل ورود، در جنبهٔ مذهبی و دینی نیز فعالیت می‌کردند؛ اما به زودی متوجه سختی کار در این عرصه شدند و تلاش خود را در عرصه‌های سیاسی - اقتصادی، در قالب اعمال نفوذ سیاسی، دخالت‌های مرزی و قراردادهای استعماری متمرکز کردند. ایران در دورهٔ قاجار، از این نظر آسیب‌های زیادی متحمل شد و تا مرز مستعمره شدن پیش رفت. اما در نظر جریان

روشن‌فکری، استعمار یا اساساً یک نیروی مخرب به‌شمار نمی‌آمد - و همان‌گونه که از اصطلاح «استعمار» برمی‌آید، آن را عامل آبادانی و عمران می‌دانند - و یا تأثیر این عامل را در عقب‌ماندگی ایران ناچیز و بی‌اهمیت ارزیابی می‌کردند.

می‌توان گفت: مسئله‌شناسی جریان روشن‌فکری درباره استعمار تا حد زیادی نادرست‌تر از مسئله‌شناسی آنها درباره مردم و دستگاه سلطنت بود. اگر خوش‌بینانه نگاه کنیم و نخواهیم به‌طور کلی، این جریان را یک جریان استعماری و وابسته تلقی کنیم، دست‌کم می‌توان گفت: به سبب شیفتگی و تفکر سطحی که نسبت به غرب داشت، عمده‌ترین نتیجه فکر و عمل آنها آب به آسیاب استعمار ریختن و افزایش نفوذ آن بود. آنها غالباً هم ماهیت استعمار را به خوبی درک نمی‌کردند و هم تهدید و خطرهای آن را جدی نمی‌گرفتند. و این یکی از مهم‌ترین علل حضور نیافتن این جریان در نهضت تحریم بود. براساس این تفکر، آنها نه‌تنها خطری از جانب «کمپانی رژی» حس نمی‌کردند، بلکه حضور این کمپانی‌ها و این سرمایه‌گذاری‌ها را در جهت آبادی و پیشرفت کشور تلقی می‌کردند.

تا پیش از جنگ جهانی اول، خطر استعمار چندان نمایان نشده بود، بدین‌رو، روشن‌فکران اولیه شیفتگی بیشتری نسبت به غرب و محصولات آن داشتند. در نتیجه، کسانی مثل ملکم هجوم استعمار را به کشورهای شرق چنین توجیه می‌کردند:

الآن عموم حکما و کل ملل و دول معترف این حقیقت هستند که تمام دنیا مال بنی انسان است و مأموریت ایشان این است که این دنیا را الی غیر نه‌پایه ترقی بدهند. هر گروهی مادامی که آبادی یک ملکی را به اندازه استعداد و طبیعت ترقی می‌دهد مالک بالحق آن ملک است؛ و لکن هرگاه یک گروهی یک جزو معتبر دنیا را به یک وجهی تصرف بکند و برخلاف اوامر الهی بخواهد آن ملک را محض جهالت و وحشی‌گری خود خراب و مغشوش نماید و تمام دنیا را از نعمات خداداد آن ملک محروم بگذارد، بدیهی است که موافق احکام هر دین و به حکم اصول آبادی دنیا، که حال مذهب عامه دول شده است، باید آن ملک را از دست آن گروه ناقابل خلاص کرد.^۱

همچنین در رساله اصول ترقی می‌نویسد:

برای اینکه خلق ایران بتواند از سرمایه‌های خارجه، مثل سایر ملل، فایده بردارند، باید در ایران، اقسام بانک‌ها ترتیب داد. باید موافق علوم و رسوم خارجه، از خارج سرمایه به ایران آورد. باید کمپانی‌های خارجه را به ایران دعوت و جلب کرد. باید کمپانی‌های خارجه را امتیازهای معتبر داد. باید از مداخل کمپانی‌ها حسد نبرد.^۲

ملکم انگلیسی‌ها را در اقدامات استعماری‌شان می‌ستود و از نظریات آنان پشتیبانی می‌کرد. تصمیم دیزرائیلی، صدراعظم، را در فرستادن نیرو به مرزهای عثمانی تمجید و تحسین می‌کرد. از اردربریی، وزیر امور خارجه، به عنوان «خیراندیش و خیرخواه ایران و مرد با انصاف» یاد می‌کرد^۳ و زمانی که حرف از مأموریت سفارت ایران برای دورموندوف، از ارکان امپریالیسم و استعمار غربی در شرق، بود، او را «شخص قابل و از اوضاع مشرق خوب مطلع»، «آدم بسیار خوب» و «دوست قدیم» می‌خواند که «اگر مأمور شود مزید شأن دولت علیّه خواهد بود». و با صراحت

۱. فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۲. حجت‌الله اصیل، رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم الدوله، ص ۱۹۵-۱۹۶.

۳. فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، ص ۱۷۶، به نقل از: ملکم، رسائل و مکاتبات، ج ۲، ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۲۹۴.

۴. همان، ص ۱۷۷، به نقل از: نامه‌های ملکم خان از لندن، اسناد وزارت امور خارجه ایران.

می‌نوشت: مطمئن باشید که انگلیسی‌ها «دربارۀ ما هیچ غرضی ندارند و پیشنهادات خود را درباره ایران در نهایت دل‌سوزی و محض دولت‌خواهی و به جهت رفع بعضی خطرات می‌گویند».^۱ «دولت انگلیس هم شریک مصالح و هم خیرخواه بصیر دولت ایران است!»^۲

به تعبیر یکی از مورخان، پیشنهادهای او برای «اخذ ترقیات» از فرنگ چنین است:

گاه مالیخولیا را می‌ماند. فقط یک بیمار روانی و یا یک مغرض و خائن می‌تواند دلایلی را که ملکم به عنوان راه

اخذ این ترقیات و تحکیم این دوستی به دولت ایران ارائه می‌دهد پیشنهاد کند!

مثلاً، پیشنهاد می‌کرد «دولت علیه ایران» مانند دولت عثمانی، می‌بایست «از فرنگستان قرض کنند»؛ به این سبب که «قرض دلیل بر قدرت دولت است. دولتی که قرض نداشته باشد تمام است!» و «باید لااقل صدکرور از فرنگستان قرض نمایید... استقرض این صدکرور پول خیلی صحیح، خیلی واجب، خیلی آسان است!».^۳ همچنین «دولت باید هر قدر می‌تواند به کمپانی‌های خارجه امتیاز بدهد».^۴ در باز کردن پای سرمایه‌داران کشورهای استثمارگر به ایران، تمام تلاش خود را می‌کرد.

در تبیین نگاه روشن‌فکران به استعمار، مواضع و عملکرد میرزا/حسین‌خان سپهسالار نیز مهم و روشنگر است. وی نیز از پیش‌گامان اصلاحات و نوگرایی به‌شمار می‌آید. سپهسالار اصلاحات ساختاری قابل‌توجهی در نظام حکمرانی کشور ایجاد کرد و شیفتگی وی به ترقی و پیشرفت کشور قابل‌انکار نیست. به گفته عبدالله مستوفی «عشق به ترقی کشور و انتظام امور در او جلیلی بود».^۵

الگوی اصلاحات در نظر مشیرالدوله، کشور عثمانی بود. او «تشویق فرانسه و انگلستان را در اصلاحات اجتماعی و سیاسی عثمانی، از خوش‌بختی‌ها و موجب بقای آن می‌دانست» و معتقد بود: «اصرار دول فرنگستان در اصلاحات عثمانی، بالاخره موجب خیر این دولت و ملت خواهد گردید».^۶ و در جهت اجرای همین الگو بود که قصد داشت با اعطای یک قرارداد و امتیاز عجیب به انگلیس، آنان ایران را از آن خود بدانند و چنانچه موجب ترقی عثمانی شدند، ایران را هم مترقی سازند. از نظر امثال سپهسالار، اساساً نه‌تنها ما با مشکلی به نام «استعمار» روبه‌رو نبوده‌ایم، بلکه کشورهایی مانند انگلیس دوستان خیرخواه ایران بوده‌اند. به همین دلیل، در مدت زمامداری وی، انگلیسی‌ها در رابطه با ایران بهترین روزها را می‌گذراندند. به گفته لرد کرزن:

شوق و ذوق برای دوستی با انگلیس، صمیمیت و وفاداری نسبت به دولت انگلیس هیچ‌وقت به این درجه در ایران

بالا نگرفته بود که در زمان میرزا حسین‌خان سپهسالار بالا گرفت.^۷

Tārīkh Islam dar Āyene-ye Pazhuhesh _____ Vol.15, No.1, Spring & Summer 2018

۱. همان، به نقل از: ابراهیم صفایی، اسناد نو یافته، ص ۱۲۱.

۲. همان، به نقل از: ملکم، رسائل و مکاتبات، ج ۱، نامه دوم.

۳. همان، ص ۱۷۸، به نقل از: ملکم، رسائل و مکاتبات، ج ۲، ۶ شوال ۱۲۹۳.

۴. همان، ص ۱۷۹، به نقل از: هاشم ربیع‌زاده، رسالات میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، ص ۲۳.

۵. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ص ۱۵۷.

۶. فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، ص ۶۲-۶۱.

۷. خان‌ملک ساسانی، سیاست‌گران دوره قاجار، ص ۷۸.

به گفته خان ملک ساسانی مخالفان سپهسالار چند دسته بودند: اول. وطن پرستان صمیمی که تجدد در تمام شئون و رسوم مملکت را رخنه‌ای در استقلال کشور می‌پنداشتند. دوم. علما و روحانیان که حرفشان مردم‌پسندتر بود و می‌گفتند: پای اروپاییان را به ایران او باز کرده است و هر بلایی که در آینده بر سرما بیاید از این راه خواهد آمد.^۱ علاوه بر این قبول عادات و رسوم اروپا را مخالف شریعت تلقی می‌کردند. سوم. عده‌ای از حکام، که قانون‌گذاری او را بر هیچ چیز بر نمی‌تافتند. چهارم. متفکرانی که پایه عملیات میرزا/حسین‌خان را بر روی شارلاتانی و هوا و هوس و جاه‌طلبی و بی‌ثباتی می‌دیدند.^۲ و پنجم. دولت‌تزاری روس که از گرایش بیش از حد سپهسالار به انگلیسی‌ها ناراضی بودند.^۳

جالب‌تر از موضع جریان روش فکری در قبال استعمار، توجه برخی مورخان روشن‌فکر درباره امتیازدهی آنها به بیگانگان است. از جمله این افراد، که تلاش زیادی کرد تا نقش روشن‌فکری را در تاریخ معاصر ایران پررنگ، تأثیرگذار و اندیشمندانه و مفید معرفی کند، فریدون آدمیت، مورخ مشهور تاریخ معاصر، است. وی امتیازدهی سپهسالار به بیگانگان را چنین توجیه می‌کند:

از لحاظ تحلیل سیر عقاید ترقی خواهی، به اجمال باید گفت: اعطای چنین امتیازنامه عریض و طویل، مولود یک فکر کلی و اساسی بود؛ یعنی لزوم اتخاذ تدابیر سریع و قاطع برای جبران عقب‌ماندگی مادی ایران از دنیای جدید. ... تشنگی نسبت به تمدن اروپایی در این زمان، در ایران نیروی خلاق و محرکی را به وجود آورده بود که گاهی تجددخواهان را از راه دوراندیشی منحرف می‌ساخت.^۴

اما این تنها یک انحراف از دوراندیشی نبود، بلکه همان گونه که خود آدمیت در جای دیگر می‌گوید، مصداق «خوش‌بینی عین کج‌اندیشی است»^۵ و نشئت گرفته از یک نگاه سطحی و شیفتگی مفرط و مرعوبیت در قبال غرب بود. به تعبیر هما ناطق^۶ اگر مسئله مالی در میان نبود، باز می‌توانستیم بگوییم: سپهسالار به خاطر تقلید از ترقیات فرنگ و یا به دنبال نظریات اقتصادی و اجتماعی خود^۷ این امتیاز را به یک سرمایه‌دار یهودی داد؛ اما چنان که نوشته‌اند، از مبلغ ۱۸۰۰۰۰ لیره‌ای که رشوه گرفته شد، سهم میرزا حسین‌خان ۵۰۰۰۰ لیره و سهم ملکم ۲۰۰۰۰ لیره بود.^۸

Tārīkh Islam dar Āyene-ye Pazhuhesh _____ Vol.15, No.1, Spring & Summer 2018

۱. همان، ص ۹۴.

۲. همان، ص ۹۵.

۳. همان، ص ۷۵. خان‌ملک در پایان ترجمه احوال میرزا حسین‌خان تلخیصی از رساله عبره‌الناظرین و عبره‌الحاضرین آورده است که میرزا ابراهیم نواب بدایع نگار از مورخان و دانشمندان و نویسندگان بنام دوره قاجاریه... در قدح و دم میرزا حسین‌خان و انتقادات وارده به او بسی فاضلانه و منشیانه نوشته است. این رساله سپهسالار را چنین توصیف کرده است: «قاعده شرک و اصل نفاق و بدهیه شر و طلیعه اضلال، سلیل المخازی، ابوالفضایح و القبایح، مشیرالدوله میرزا حسین‌خان قزوینی - خزله الله تعالی» (همان، ص ۱۱۰). همچنین «تعظیم شعار دین مبین، که شعار مردم پاکیزه عقیدت است دیگر سو نهاده و سنت متبعه رسول را وقع نگذاشته و افراد حشم و افراد خدم و اصناف امم را طوعاً او کراهاً محرز است که به زوی فرنگان درآیند و بدیشان تشبه کنند» (همان، ص ۱۲۱).

۴. فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، ص ۸۷-۸۶.

۵. همان، ص ۳۵۲.

۶. هما ناطق همکار آدمیت بود و وی را استاد خود معرفی می‌کند.

۷. هما ناطق، از ماست که بر ماست، ص ۱۸۰.

۸. همان، به نقل از: اسناد وزارت خارجه انگلیس، نامه ولف به سالیسبوری، ۱۲ اکتبر ۱۸۸۹.

بنابراین، در جمع‌بندی جریان روشن‌فکری، ایران عصر ناصری از همهٔ جهات تهدید می‌شد جز از جانب استعمار و هجوم فرهنگ غربی. آنها همهٔ مسائل ایران را از عینک غربی و در مقایسه با اروپا می‌نگریستند. در این مقایسه، آنچه به چشم می‌آمد پیشرفت، نظم و انتظام سیاسی - اجتماعی در طرف غربی؛ و عقب‌ماندگی، جهالت، نبود آزادی، بی‌فرهنگی، ظلم و فقر در طرف ایرانی بود. این تصور به طور طبیعی، نتایجی به دنبال داشت و مهم‌ترین آنها این بود که روشن‌فکران با توجه به حضوری که در ساختار دیوانی کشور داشتند، دو امر را در دستور کار قرار می‌دادند: یک، تشویق مردم به ارتباط دنیای غرب و اطلاع از پیشرفت‌های آن، که به روش‌های ذیل به انجام می‌رسید:

۱. سفرهای خارجی؛

۲. تأسیس روزنامه‌ها به منظور انتقال اخبار دنیای غرب و مناطق در حال تحول مانند: (عثمانی) به ایران؛

۳. حضور اروپایی‌ها در ایران؛

۴. آموزش زبان انگلیسی؛

۵. فرستادن محصل به اروپا.

دوم. سپردن عرصهٔ عمرانی و اقتصادی کشور به سرمایه‌داران و شرکت‌های غربی تا از قیل تخصص و سرمایهٔ آنها، چرخ توسعه و پیشرفت کشور به چرخش درآید.

۲. واکنش جریان روشن‌فکری به بیداری ایرانیان در نهضت تحریم

تصورات و تحلیل‌های مزبور دربارهٔ اوضاع ایران در دورهٔ نهضت تحریم، موجب می‌شد جریان روشن‌فکران مخالفت با قراردادهای خارجی را نادرست و برخاسته از تحجر و عقب‌ماندگی بدانند. به همین دلیل، در قضیهٔ «قرارداد رژی»، جز نگارش دو مقاله، اقدام دیگری از سوی این جریان صورت نگرفت. آدمیت، که خود دربارهٔ سهم آنان در این جنبش تنها به دو مقالهٔ روزنامهٔ *ختر* اشاره می‌کند، که پیش از آمدن *تالوت* به ایران علیه امتیازنامه منتشر شده بود و حدس می‌زد که «هر دو مقاله به قلم میرزا آقاخان کرمانی» باشد، در پایان گزارش آنها می‌نویسد: «از آن مقاله که بگذریم، انتقاد با ارزش دیگری از گروه روشن‌فکر سراغ نداریم؛ گروهی که در حرکت علیه دستگاه رژی سهم دیگری نداشت»^۱.

حتی همان روزنامهٔ *ختر* هم وقتی قیام علما و مردم آغاز شد، نه تنها حمایتی از این نهضت نکرد، بلکه با نوشته‌های خود، بیشتر آب به آسیاب کمپانی و دولت ریخت.

جالب‌تر اینکه وقتی قیام به نتیجه رسید و دولت و «کمپانی رژی» عقب‌نشینی کردند، روشن‌فکران بیدار شدند و تازه به فکر مبارزه افتادند و به قول معروف، همانند کسی که از دور ایستاده و می‌گوید «لنگش کن»، لب به اعتراض گشودند که چرا روحانیت مبارزهٔ خود را توسعه نمی‌دهد و تا سقوط سلطنت و لغو همهٔ قراردادها پیش نمی‌رود؟ برای مثال، نامه‌ای با همکاری میرزا آقاخان کرمانی و ملک‌خان، که در این زمان به صف مخالفان پیوسته

بودند، با عنوان «ایرانیان مقیم استانبول» به *میرزای شیرازی* نوشته شد و از ایشان خواستند که با یک فتوا، ریشهٔ ظلم را بکلی بخشکاند و *ناصرالدین شاه* را ساقط کند. در این نامه آمده است:

مدتی بود که ما بیچارگان ایران در میان یک دریای مصائب از ترحم علمای دین خود، بکلی نومید و مأیوس شده بودیم... در وقتی که دشمنان ملت در عین استقلال، سرمست کامروایی و مشغول غصب حقوق مردمان ملت بودند، به یک اشارهٔ سرانگشت مبارک، ارکان هستی آنان را متزلزل و کل ممالک اسلام را مملو یک حیات تازه فرمودید. ... چشم داشت ایرانیان نباید در دایرهٔ جزئیات محدود بماند. فقرهٔ فروش تجارت تنباکو به اجانب یکی از فروعات آن مظلومی است که بر این ملت اسلام حمل کرده‌اند. ... حقیقت مسلم این است که از برای نجات ایران امروز، حواس و روح و امید کل ما بندگان توجه آن عتبات عالیات است. ... سبب خرابی ایران تنها در فساد ریاست نیست. سبب عمدهٔ آن در یک عقیدهٔ باطل است که به واسطهٔ غفلت علما در میان جهال این ایام شیوع یافته است. امرای ظلم و معلمین تملق به این خلق ساده‌دل همچنان حالی کرده‌اند که خدمت این دستگاه جور عمل مشروع و اطاعت آن بر عامهٔ ملت واجب است... باید در اینجا بی‌پرده عرض نماییم که از مشاهدهٔ این حال غرق حیرت هستیم که آیا علمای دین مبین چگونه راضی شده‌اند که چنان اشتباه آشکار در ملک ما، منشأ آن همه مصایب بی‌انتها شده باشد؟... شکی نیست که علمای اسلام کاملاً قادر هستند که در ظرف چند روز، این دستگاه ظلم را در نظر عامهٔ مسلمین به طوری مورد لعن و به نحوی محل نفرت عام بسازند که دیگر هیچ بی‌دین جرئت نکند نزدیک چنان دستگاه منفور برود. ... انهدام بنیان ظلم و شکست جمیع زنجیرهای اسارت و احیای دین و دولت اسلام موقوف به این یک فتوای ربانی است. پس ای قبلهٔ امم... چه تأمل دارید؟^۱

روشن است که نویسندگان این نامه اگر امثال *آقاخان کرمانی* و *ملکم* باشند، اعتقادی به دین و علمای دین ندارند و این ادعاها و دل‌سوزی‌ها - دست‌کم- برای کسی مثل *ملکم* بسیار گزاف و غیرواقعی است. علاوه بر آن، برخی از مطالب این نامه خلاف واقع و نادرست است. چگونه می‌توان گفت: زمانی بوده که مردم در دریای مصایب قرار داشته‌اند و از علمای دین خود بکلی نومید و مأیوس شده بودند. این در حالی است که مدت زیادی نمی‌گذرد که *ملاعلی کنی*، *مجتهد بزرگ شهر*، مانع به سرانجام رسیدن قرارداد *ننگین* «*رویترا*» شد؛ قراردادی که توسط پدران روشن فکری، یعنی *میرزا حسین خان سپهسالار* و *ملکم خان ناظم‌الدوله* بسته شده بود.

برخی دیگر از روشن‌فکران نگران نفوذ بیش از پیش روحانیت بودند. بدین‌روی شروع به اشکال‌تراشی و توجیه کردند که نفوذ روحانیت ذاتی نیست. *امین‌الدوله* پس از *گلایهٔ ناصرالدین شاه* دربارهٔ نفوذ یافتن علما و روحانیان پس از نهضت تحریم، می‌گوید:

تدبیر و کفایت علما باعث تقدم و شدت نفوذ ایشان نشده است؛ چراکه نفاق و خلاف خودشان با یکدیگر و آن‌همه معاملات فضیحه و احکام غیرمشروع، که از دوایر آنها صادر و حقوق خلق را ضایع می‌کنند، و خون‌ها، که از ظاهر و باطن این قوم در دل مردم هست، بایستی مرجعیت مسلمین یکباره از ایشان منصرف شده باشد.

بی‌اعتنایی و ناحسابی و شر و شلتاق دستگاه دولت و سیاق حکمرانی، مردم را نه از روی اعتقاد و اعتماد و نه به دل‌خوشی و امید به آقایان ملتجی کرده است؛ از کام شیر به دهن اژدها می‌روند. هر روز که دولت یک محکمه منظم و دادخواهی معتدل موجود کند و مردم ببینند که عرض و مال آنها به میزان حق و عدل محفوظ است، برای علماء اعلام جز مسائل حلال و حرام و فتاویٰ صلوه و صیام نخواهد ماند.^۱

برخی از آنها نیز نتایج این نهضت را مخرب توصیف کردند و همه مشکلات بعدی را به گردن این حرکت انداختند. *ادوارد براون* به این اشکال تراشی اشاره می‌کند:

پس از لغو این امتیازنامه، مدافعان سرسخت دولت و کمپانی فریاد کردند که لغو قرارداد رزی... به حیثیت سیاسی و اقتصادی ایران لطمه بزرگی زد و انعکاس آن غوغا در پایتخت‌های کشورهای اروپایی اعتماد سرمایه‌دارانی را که در ایران سرمایه‌گذاری کرده یا می‌خواستند سرمایه‌گذاری کنند، سلب نمود و نقشه‌هایی را که شاه و اتابک برای جلب سرمایه‌های خارجی و ایجاد صنایع جدید، تنظیم کرده بودند، دچار وقفه نمود و ایران را سال‌ها عقب انداخت. همچنین لغو امتیاز تنباکو در شکست دیگر امتیازات خارجی‌ان نیز مؤثر افتاد و حتی مقام و موقعیت بعضی از اروپاییان را در ایران متزلزل گردانید؛ از جمله رئیس کل گمرک که یک نفر ارمنی استانبولی، و رئیس پلیس که اصلاً اتریشی بودند، نسبت به مقام خود نگران شدند.

این واکنش‌ها نشان می‌دهد که جریان روشن‌فکری به‌رغم اینکه دغدغه پیشرفت و رفع عقب‌ماندگی ایران را در سر داشت، نتوانست با اولین نهضت بیداری ایرانیان در مقابل استعمار و استبداد، به عنوان مهم‌ترین عوامل عقب‌ماندگی ایرانیان، همراه شود و در جهت دغدغه خود قدمی بردارد. و این نبود جز به سبب وابستگی فکری و عملی که این جریان به غرب پیدا کرده بود. آنها نتوانستند همزمان دو رویه دانش و کارشناسی و رویه استعماری تمدن غرب را به تفکیک بشناسند و در قبال هریک واکنش مناسبی داشته باشند.

یکی از نویسندگان معاصر به‌رغم اینکه به‌طور کلی، از کارنامه روشن‌فکری دفاع می‌کند، در توجیه الگوگیری آنها از غرب می‌نویسد:

اینکه پیش‌گامان نوگرایی و اصلاحات در ایران عصر قاجاریه کشورها و جوامع غربی را الگوی خود قرار دادند، هم رویکردی ناگزیر و هم رویکردی مطلوب بود. رویکرد پیش‌گامان نوگرایی در ایران به غرب، ناگزیر بود؛ زیرا آن پیشرفت‌ها، نوگرایی‌ها و مفاهیم و نهادهای جدید در جوامع غربی، تا پیش از آن، تا حدود زیادی، نه در ذهن و زبان ایرانیان سابقه داشت و نه در تجربه تاریخی آنان. و از آن‌رو که چنین رویکردی می‌توانست در جهت بیداری ایرانیان و تقویت اندیشه ترقی و نوگرایی و اصلاحات در ایران و استفاده از دستاوردهای مثبت فرهنگ و تمدن غرب به عنوان یک فرصت، به کار گرفته شود، در ماهیت خود مطلوب نیز بود.^۲

اما همین نویسنده عملکرد روشن‌فکران را در قبال رویه‌ استعماری غرب بسیار ضعیف و همراه با سطحی‌نگری ارزیابی می‌کند. از نظر وی درست است که غرب سده نوزدهم برای جریان روش‌فکری تنها الگوی زنده نوگرایی و اصلاحات به‌شمار می‌رفت، اما چهره این غرب محدود به پیشرفت‌های چشمگیر و روزافزون مادی و معنوی در آن جوامع نبود. عملکرد و سیاست‌های خارجی قدرت‌های اروپایی در جهت اهداف استعماری و امپریالیستی و پیامدهای خطرناک و زیان‌بار آن برای سایر جوامع - از جمله ایران - نیمه دیگری از چهره فرهنگ و تمدن بورژوازی غرب بود.^۱

همان‌گونه که دکتر عبدالهادی حائری در کتاب *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران* اشاره کرده است، فرهنگ و تمدن بورژوازی غربی از سده نوزدهم میلادی، اوج گرفتن خود در زمینه دانش و کارشناسی را با فزون‌طلبی‌های سیاسی و استعمارگری خود، هم‌زمان آغاز کرده بود. از این رو، برای ایران و ایرانیان بسیار بااهمیت و ضروری بود که اندیشه‌گران ایرانی در مسیر نوگرایی خود، که ناگزیر از رویکرد به غرب بود، چگونه با دو رویه تمدن بورژوازی غرب رویاروی شوند، تا هم بتوانند از فرصت دستاوردهای مثبت دانش و کارشناسی غرب بهره‌گیرند و هم تا حد امکان، از تهدیدها، آسیب‌ها و زیان‌هایی که رویه استعماری و امپریالیستی غرب می‌توانست برای ایران و ایرانیان به دنبال داشته باشد، جلوگیری کنند یا آن را کاهش دهند.^۲

این در حالی بود که روشن‌فکران ایرانی در این عصر، نتوانستند با آگاهی‌ها و توانایی‌های کافی، با دو رویه تمدن بورژوازی غرب رویاروی شوند. در آثار مکتوب برجای‌مانده از پیشگامان نوگرایی در ایران اوایل دوره قاجاریه، کمترین آگاهی‌ها، انتقادات و هشدارهای جدی درباره استعمارگری غرب وجود دارد. آن آگاهی‌ها و انتقادات و هشدارهای اندک نیز غالباً سطحی و به‌ویژه یک‌سونگرانه و معطوف به جانب‌داری از یک کشور استعمارگر بر ضد کشور استعمارگر رقیب، در رقابت‌های استعماری استعمارگران غربی به یکدیگر بوده است.^۳

گذشته از این ضعف‌ها و نارسایی‌های فکری، کم نبودند روشن‌فکرانی که به لحاظ عملکرد نیز کاملاً به استعمار وابسته بودند و عملاً بازوهای اجرایی استعمار بودند. عضویت بسیاری از روشن‌فکران در کانون‌های استعماری، مانند تشکیلات فراماسونری، به خوبی این موضوع را اثبات می‌کند.

نتیجه‌گیری

نهضت تحریم تنباکو اولین نهضت بیداری ایرانیان به‌شمار می‌آید، اما سهم جریان‌های تأثیرگذار و دغدغه‌مند نسبت به رفع عقب‌ماندگی و حرکت در مسیر پیشرفت ایران معاصر در این نهضت یکسان نیست. علت اصلی این اختلاف نیز تفاوت در تشخیص درد و سپس درمان عقب‌ماندگی است. جریان دینی و جریان روش‌فکری در تشخیص درد و درمان عقب‌ماندگی ایران و ایرانی، علاوه بر برخی مشترکات، دارای اختلاف‌های اساسی و عمیقی هستند؛ زیرا

جریان دینی نگاه درون‌گرا، و جریان روشن‌فکری نگاه برون‌گرا دارد. در نگاه درون‌گرا، اولاً، در درک عقب‌ماندگی ایرانیان، جوامع بیگانه شاخص نیستند، بلکه الگوها و آرمان‌های ملی - مذهبی برای سنجش عقب‌ماندگی و پیشرفت معیار قرار می‌گیرند و حتی کشورهای - به اصطلاح - الگو در نظر روشن‌فکری، خود از عوامل عقب‌ماندگی به حساب می‌آیند. در این نوع نگاه، الگو قراردادن کشورهای غربی نه تنها گرهی از کار ایرانیان باز نمی‌کند، بلکه به کور شدن این گره کمک می‌کند و - دست کم - بستر نفوذ استعمار را پهن می‌کند. زمانی که استعمار ضمیمه استبداد و ناشایستگی حاکمان داخلی شد، درد عقب‌ماندگی مزمن شده، درمان آن به مراتب سخت‌تر می‌شود. در راهبرد اصلاحی، جریان دینی نهضت تحریم تنباکو، مقدمه و پیش شرط نهضت مشروطیت به شمار می‌آید. در نهضت تنباکو، پیوند میان استعمار و استبداد از هم گسسته شد و جریان بیداری برنامه خود برای درمان درد را آغاز کرد.

اما در نگاه برون‌گرا، جوامع غربی شاخص و معیار سنجش عقب‌ماندگی و پیشرفت قرار می‌گیرند. استفاده از قالب غربی، هم ارزیابی ما را از وضعیت داخلی مخدوش می‌کند و هم در درمان عقب‌ماندگی‌ها، دست ما را پیش جوامع غربی دراز می‌کند. در این نگاه، نه تنها نفوذ کشورهای غربی در زمینه‌های گوناگون تهدید تلقی نمی‌شود، بلکه فرصتی است که باید از آن بهره‌مند شد. به همین دلیل، موضوعی همچون «قراردادهای استعماری» با عنوان «سرمایه‌گذاری خارجی» و مقابله با آنها مانع در مسیر پیشرفت و رفع عقب‌ماندگی تلقی می‌شود. جریان روشن‌فکری به خاطر وابستگی به این نگاه در جریان نهضت تحریم تنباکو، نه به درک صحیحی از آن دست یافت و نه توانست نقشی مثبت و کارگشا ایفا کند. بدین‌روی، در نهضت مشروطیت، بدون اینکه از سد استعمار عبور کرده باشد و شکاف ایجادشده در اثر نهضت تحریم میان استعمار و استبداد را حفظ کند، به مقابله با استبداد پرداخت و در نتیجه، ایران یک بار دیگر در زمان پهلوی به دامن استعمار و استبداد از نوع هم‌پیوند افتاد و دستاوردهای فرایند درمان عقب‌ماندگی به شکل بومی و اصیل را از بین برد.

منابع.....

- ابوالحسنی، علی (منذر)، «مشروطه و پهلوی، پیوندها و گسست‌ها»، *تاریخ معاصر*، ۱۳۷۹، ش ۱۵ و ۱۶، ص ۴۳-۱۵۳.
- اصیل، حجت‌الله (به کوشش)، *رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله*، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.
- آجودانی، لطف‌الله، *روشن‌فکران ایرانی در عصر مشروطیت*، تهران، اختران، ۱۳۸۶.
- آدمیت، فریدون، *اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار*، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱.
- _____، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، ج ۱، تهران، پیام، [بی‌تا].
- _____، *شورش بر امتیازنامه رژی*، تهران، پیام، ۱۳۶۰.
- _____، *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*، تهران، سخن، ۱۳۴۰.
- آل احمد، جلال، *در خدمت و خیانت رؤسنافکران*، بی‌جا، بهروز، ۱۳۵۷.
- حائری، عبدالهادی، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، چ چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- دهباشی، علی، *یادنامه فریدون آدمیت*، تهران، افکار، ۱۳۸۸.
- رابینو، ه ل، *روزنامه‌های ایران از آغاز تا سال ۱۳۲۹ق/ ۱۲۸۹ش*، ترجمهٔ جعفر خمami زاده، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۰.
- ساسانی، خان‌ملک، *سیاستگران دوره قاجار*، تهران، بابک، ۱۳۳۸.
- سیاح، حمید (به کوشش)، *خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت*، چ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹.
- طالبوف، عبدالرحیم، *مسالک المحسنین*، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۷.
- فرمانفرمائی، حافظ (به کوشش)، *خاطرات سیاسی امین‌الدوله*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- مستوفی، عبدالله، *تسرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، چ سوم، تهران، زوار، ۱۳۶۰.
- مکی، حسین، *تاریخ بیست ساله ایران*، تهران، ناشر، ۱۳۶۲.
- موسوی، سیدمحمد مهدی (به کوشش)، *خاطرات احتشام‌السلطنه*، چ دوم، تهران، زوار، ۱۳۶۷.
- ناطق، هما، *از ماست که بر ماست* (چند مقاله)، چ سوم، تهران، آگاه، ۲۵۳۷.
- نجفی، موسی و موسی فقیه‌حقانی، *تاریخ تحولات سیاسی ایران*، چ هشتم، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۹۲.
- نجفی، موسی، *بنیاد فلسفه سیاسی در ایران (عصر مشروطیت)*، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶.
- _____، *مقدمه تحلیلی تاریخ تحولات سیاسی ایران*، چ دوم، تهران، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۷۸.
- _____، *هفته‌نامه صوراسرافیل*، ش ۱، ۴، ۷، ۵، ۱۱، ۱۸، ۱۲.